

نئولیبرالیسم ، افسانه و واقعیت

مارتین هارت – لندزبرگ - Martin Hart - Landsberg

باید نشان داد که نئولیبرالیسم پوششی است ایدئولوژیک در راستای افزایش منافع سرمایه داری نه عاملی در جهت ارتقاء و پویایی اقتصاد. به مثابه‌ی یک سیستم جهانی، نئولیبرالیسم نه تنها منافع طبقه‌ی کارگر را در کشورهای جهان سوم و همچنین در کشورهای سرمایه داری رشد یافته تقویت نمیکند بلکه به آن ضربه میزند

بخش یکم / قراردادهایی مانند قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی - نفتا (North American Free Trade Agreement - NAFTA) و سازمان تجارت جهانی - وتو (World Trade Organization - WTO) به بهای بی ثبات کردن اقتصاد و بدتر کردن شرائط کاری و زندگی، باعث تقویت نفوذ و منافع سرمایه‌ی فراملیتی شده‌اند. علیرغم این واقعیت، طرفدار نئولیبرالیسم معتقد است که آزادسازی اقتصادی، رفع مانع از گردش سرمایه، و خصوصی سازی آنقدر سود آور بوده است که خیل عظیمی از افراد وابسته به طبقه کارگر آنرا به مثابه‌ی یک حقیقت غیر قابل انکار پذیرفته‌اند. بر اساس این برداشت، رهبران سیاسی و اقتصادی در ایالات متحده و دیگر کشورهای توسعه یافته‌ی سرمایه داری به‌طور مستمر از تلاش خود در راستای گسترش WTO و محکم کردن جای پای قراردادهای جدید مانند منطقه‌ی تجارت آزاد قاره‌ی آمریکا - فتا (Free Trade Area of the Americas - FTAA) به عنوان ابزاری در ایجاد دنیای بهتر برای مردم دنیا به ویژه مردم فقیر دفاع میکنند.

به عنوان مثال، رنتائو رگیرو (Rentao Ruggiero)، اولین مدیر عامل WTO، اعلام کرد که "تلاشهای WTO در راستای لیبرالیزاسیون (آزاد سازی سرمایه - مترجم) ریشه کن کردن فقر، که حتی در چند دهه قبل رؤیائی بیش نبود را در اوائل قرن آینده (قرن ۲۱) به امکانی واقعی تبدیل میکند." همینطور قبل از میتینگ دسامبر ۲۰۰۵ WTO در هنگ کنگ، ویلیام کلین (William Cline)، یکی از اعضای ارشد "انستیتوی اقتصاد بین الملل"، ادعا کرد که "اگر همه‌ی موانع پیش روی تجارت جهانی برداشته شود در ۲۵ سال آینده ۵۰ میلیون فقیر دیگر فقیر نخواهند بود..... دور کنونی مذاکرات چندجانبه WTO در دوحه تنها امکان دستیابی به چنین امری را میسر میکند."

بنابراین، برای آنکه بتوانیم در عرصه‌ی به چالش کشیدن پروژه‌ی جهانی سازی نئولیبرالی پیروز میدان "مبارزه‌ی بینشها" باشیم باید تلاشهای خود را دو چندان کنیم. برای کسب این پیروزی باید نشان داد که نئولیبرالیسم پوششی است ایدئولوژیک در راستای افزایش منافع سرمایه داری نه عاملی در جهت ارتقاء و پویائی اقتصاد. به مثابه‌ی یک سیستم جهانی، نئولیبرالیسم نه تنها منافع طبقه‌ی کارگر را در کشورهای جهان سوم و همچنین در کشورهای سرمایه داری رشد یافته تقویت نمیکند بلکه به آن ضربه میزند.

افسانه‌ی برتری "تجارت آزاد": مباحث تئوریک / طرفداران WTO و قراردادهائی مانند FTAA، معتقد هستند که هدف آنها از ترویج اینگونه نهادها و قراردادها ارتقاء بازدهی و سلامتی اقتصاد میباشد. اما در حقیقت، تمرکز بر روی تجارت تنها پوششی است برای پیشبرد هدف گسترده‌تر سیاسی-اقتصادی افزایش سود شرکتها از طریق ایجاد فرصتها. در رابطه با WTO، این هدف از طریق ایجاد قراردادهای گوناگونی که آنچنان هم با تجارت سنخیتی ندارند و بطور صریح در جهت محدود و بلوک کردن تنظیم و تعدیل اجتماعی فعالیتهای اقتصادی طراحی شده‌اند، پی گرفته میشود.

به عنوان مثال، "قرارداد جنبه‌های تجارتي حقوق مالکیت فکری (غیر یدی)" - تریپس - Agreement on Trade-Related Aspects of Intellectual Property Rights – TRIPS)) قدرت مانور دولتها را در نفی حق انحصاری (Patent Right) برای محصولات معین و کنترل استفاده از محصولات مشمول حق انحصاری در کشور خود (شامل اجباری کردن داشتن مجوز به هدف در دسترس بودن داروهای حیاتی) را محدود میکند. این قرارداد همچنین دولتها را مجبور به پذیرش افزایش چشمگیر مدت در اختیار داشتن حق انحصاری میکند. قرارداد جنبه‌های تجارتي معیارهای سرمایه گذاری - تریسم (Agreement on Trade-Related Investment Measures - TRISM) قدرت مانور دولتها را در اعمال کنترل حداقل بر سرمایه‌گذاریهای مستقیم خارجی، از جمله سرمایه‌گذاریهای گذاریهائی که نیاز به دخیل کردن پارامترهای داخلی از قبیل نیروی کار و انتقال تکنولوژی دارند، محدود میکند. یک پیشنهاد الحاقی به قرارداد تجارت (انتقال) خدمات - گتس (General Agreement on Trade in Services – GATS) دولتها را مجبور به باز کردن بازار داخلی خدمات (که شامل همه‌ی خدمات از جمله خدمات پزشکی، آموزش و پرورش، تا نیازهای روزمره از قبیل آب، برق، تلفن،...، و تجارت کالاهای غیرعمده میشود) به روی واردکنندگان خارجی میکند و کنترل اجتماعی را بر روی عملکرد آنها کاهش میدهد.

همچنین، قرارداد پیشنهادی تدارکات دولتی، حق دولتها را در استفاده از معیارهای غیر اقتصادی، از قبیل نیروی کار و آب و هوا در اعطای قراردادها نفی میکند.

نظر به اینکه این قراردادها بطور مستقیم، خصوصی سازی را در مقابل قدرت اجتماعی قرار میدهند و به راحتی قابل دفاع نیستند در رسانه های گروهی اصلی به ندرت مورد بحث قرار میگیرند. این خود یکی از مهمترین عللی میباشد که کسانی که از پروژه جهانی شدن سرمایه حمایت میکنند ترجیح میدهند قراردادهای نهادینه شده ای را که این پروژه را تثبیت و تقویت میکنند، در قالب قراردادهای تجاری معرفی کنند و از آنها به عنوان مؤلفه های تجارت آزاد دفاع کنند. متأسفانه اینگونه دفاع کردن در بین اقشار زحمتکش، بویژه زحمتکشان کشورهای سرمایه داری پیشرفته، ایجاد تزلزل میکند. مدافعان جهانی شدن سرمایه داری از این امر به مثابه ی یک بنیان تئوریک استفاده کرده و به راحتی میتوانند توده ی مردم را متقاعد کنند که دستاوردهای حاصل از بازار آزاد در مقابل دستاوردهای به دست آمده از سیستمهای اجتماعی در تمامی عرصه ها از برتری برخوردار هستند. بنابراین، این امر که ما بتوانیم افسانه ی برتری تجارت آزاد را به طور مؤثر و جدی به چالش بکشیم دارای اهمیت میباشد. در حقیقت، این مسئولیت به مراتب قابل دسترسی تر از آنی است که تصور میکنیم.

مباحث تبلیغ تجارت آزاد بر اساس تئوری "برتری نسبی" استوار هستند. برای اولین بار، دیوید ریکاردو (David Ricardo)

این تئوری را در سال ۱۸۲۱ در کتاب خود تحت عنوان "اصول اقتصاد سیاسی و سیستم مالیاتی" (Principles of

Political Economy and Taxation) خود معرفی کرد. معمولاً بی محابا دفاع کردن از موارد واضح که مثلاً کشورها

دارای "برتریهای نسبی" متفاوت هستند و یا میتوانند آنها را به وجود آورند و یا اینکه تجارت میتواند مفید باشد باعث سوء تعبیر

میشود. در حقیقت، اینگونه دفاع کردن این نتیجه گیری را بدست میدهد: بهترین سیاست اقتصادی یک کشور این است که آن

کشور اجازه دهد فعالیت بی واسطه بازار جهانی، "برتری نسبی" و الگوهای تولید داخلی آنرا تعیین کند.

ریکاردو تئوری "برتری نسبی" خود را با مثال دو کشور، مدل دنیای ایستا، پرتغال و انگلستان که در آن کشور پرتغال به عنوان

کشوری با بازدهی بیشتر در تولید شراب نسبت به تولید لباس و با بازدهی بیشتر در تولید هر دو محصول شراب و لباس نسبت به

انگلستان فرض شده بود، ثابت کرد. ریکاردو در دنیای فرضی خود نشان داد که با شکل بندی جدید نیروی کار در مقیاس جهانی،

هر دو کشور پرتغال و انگلستان با تولید کالائی که در آن بالاترین "برتری نسبی" دارند ذینفع خواهند بود. بنابراین، با وجودیکه

بازدهی تولید انگلستان در هر دو محصول نسبت به پرتغال پائین تر است، منطق تجارت آزاد پرتغال را به تمرکز بر روی تولید

شراب و انگلستان را به تمرکز بر روی تولید لباس رهنمون میشود، که در نتیجه برای هر دو کشور حداکثر منفعت را خواهد داشت.

اقتصاددانان برجسته، در عین پذیرش کلی تئوری ریکاردو، آنرا دقیقتر کرده‌اند. تئوری هکشر-الین (Heckscher-Olin Theory) معتقد است که از آنجائیکه "برتری نسبی" هر کشوری بر بنیان منابع آن کشور شکل میگیرد، کشورهای جهان سوم باید بر تولید محصولات که بیشتر به نیروی کار محض وابسته هستند تکیه کنند. تئوری تعادل قیمت (Factor-Price Equalization Theory) استدلال میکند که تجارت آزاد قیمت پارامتر شدیداً مورد استفاده قرار گرفته (نیروی کار غیر ماهر در کشورهای جهان سوم) را تا آن حد بالا میبرد که قیمت‌های همه‌ی پارامترها (نیروی کار، سرمایه، نرخ سود،...) در مقیاس جهانی متعادل شوند. تئوری استاپلر-سامولسون (Stopler-Samuleson Theory) بیان میکند که درآمد حاصله از پارامتر کمیاب (نیروی کار در کشورهای ثروتمند و سرمایه در کشورهای فقیر) بیشترین صدمه را از تجارت آزاد میبیند. هیچ یک از این تعدیل‌سازها نتیجه‌گیری اولیه‌ی ریکاردو ("برتری نسبی") را زیر سؤال نمیبرند. در حقیقت آنها این استدلال را که کارگران در کشورهای جهان سوم بیشترین بهره را از تجارت آزاد خواهند برد تقویت میکنند.

مثل همه‌ی تئوریها، تئوری "برتری نسبی" (و نتیجه‌گیری از آن) بر پیش فرض‌های استوار است. مهمترین این پیش فرض‌ها در زیر آمده اند:

- بین مؤسسات رقابت کامل جریان دارد.
 - همه‌ی پارامترهای تولید به‌طور تمام عیار به کار گرفته شده‌اند.
 - نیروی کار و سرمایه در داخل مرزهای کشور سیال هستند و از مرزها عبور نمیکنند.
 - درآمد حاصل از تجارت یک کشور در اختیار کسانی قرار میگیرد که در آن کشور زندگی میکنند و در داخل کشور هزینه میشود.
 - تجارت خارجی کشور همیشه در حالت موازنه است.
 - قیمت‌های بازار دقیقاً انعکاس هزینه واقعی (و یا اجتماعی) محصولات تولید شده میباشند.
- با یک نگاه کوتاه میتوان به غیر واقعی و کلی بودن این فرضیات پی برد. علاوه بر این، بدون این پیش فرضها پذیرش نتیجه‌گیری تئوری مبنی بر اینکه بازار آزاد باعث بهبود شرایط زندگی در مقیاس جهانی خواهد شد بی‌اساس خواهد بود. به عنوان مثال، به کارگیری تمام عیار همه‌ی پارامترهای تولید، شامل نیروی کار، به وضوح نادرست میباشد. همینطور بر این پیش فرض

که کارگرانی که کار خود را به واسطه‌ی واردات در نتیجه‌ی تجارت آزاد از دست میدهند در بخش رو به گسترش صادرات به سرعت جذب کار میشوند (و هیچگاه هم توضیح نمیدهد چگونه) ایراد وارد است. در عالم واقعیت، کارگران (و دیگر پارامترهای تولید) ممکن است در دیگر عرصه‌های کاری دارای بازدهی همسان نباشند. حتی با نادیده گرفتن این مشکل، اگر جابجائی کارگران سریع انجام نگیرد افزایش بیکاری حاصل از این پدیده میتواند به اقتصاد تازه آزاد شده آسیب وارد آورد و در نتیجه باعث کاهش تقاضا و در نهایت به بحران اقتصادی بیانجامد. حتی اگر تمام پارامترهای تولید به‌طور کامل بکار گرفته شوند، کاملاً محتمل است که هزینه‌ی تطبیق با ساختار جدید تجارت، به‌مراتب بیش از بازدهی به دست آمده از تغییر ساختار تجارت باشد. پیش فرض اینکه قیمت‌ها نمایانگر هزینه‌های اجتماعی میباشند نیز دارای ایراد است. بیشماری از بازارهای تولید، انحصاری میباشند. خیل عظیمی از شرکتها یارانه‌های قابل توجهی از دولتها دریافت میکنند که بر تولید و قیمت گذاری آنها تأثیر میگذارد. تعداد قابل توجهی از فعالیتهای تولیدی باعث ایجاد تأثیرات منفی (به‌ویژه در رابطه با محیط زیست) میشوند. بنابراین، ویژه‌گی تجارت بر مبنای قیمت‌های موجود بازار میتواند عامل ایجاد ساختار اقتصادی بین‌المللی با بازدهی کمتر و در نتیجه کاهش میزان سلامتی اجتماعی شود.

برای به چالش کشیدن این پیش فرض که تجارت خارجی در حالت موازنه میماند نیز دلیل وجود دارد. این پیش فرض خود بر بنیان این فرض استوار است که تغییرات نرخ ارز خود به خود و سریع عدم موازنه‌ی تجارت را جبران میکنند. اما، نظر به اینکه نرخ ارز به آسانی از فعالیتهای مالی قمارگونه تأثیر میگیرد نه تنها باعث موازنه نمیشود بلکه عدم موازنه را به‌وجود می‌آورد. علاوه بر این، چون تجارت از طریق شرکتهای فراملیتی کنترل کننده‌ی شبکه‌های تولید انجام میگیرد، احتمال اینکه که تغییرات نرخ ارز باعث ایجاد الگوهای جدید و دلخواه تولید شوند خیلی کم میباشند. تا زمانی که تغییرات نرخ ارز در یک پروسه‌ی زمانی منطقی باعث ایجاد تعدیل مورد نیاز در تجارت نشوند، واردات باید از طریق کاهش اجباری تقاضای انباشته شده، و شاید هم بحران، کاهش داده شوند (و تعادل تجارت حفظ شود).

این پیش فرض که سرمایه از مرزها به راحتی عبور نمیکند را نیز باید به چالش کشید. این پیش فرض، دیگر پیش فرضها، از جمله اشتغال کامل و تعادل نرخ ارز، را تقویت میکند. در صورت سیال بودن سرمایه در درون مرزها، سیاستهای بازار آزاد/تجارت آزاد میتوانند باعث فرار سرمایه به پشت مرزها شوند که خود غیر صنعتی شدن (تقویت بخش خدمات - مترجم)، عدم موازنه‌ی

تجاری، بیکاری، و بحران اقتصادی را در پی خواهد داشت. سخن کوتاه، بنیان توصیه‌های سیاست حمایت از بازار آزاد منتج از تئوری "برتری نسبی" بر یک سری فرضهای مشکوک استوار است.

مارتین هارت – لندزبرگ در کالج لوئیس و کلارک در پورتلند اورگون اقتصاد تدریس میکند. وی نویسنده ۵ کتاب از جمله "چین و سوسیالیسم: رفرمهای بازار و مبارزه‌ی طبقاتی (Monthly Review, ۲۰۰۵)" و "توسعه، بحران، و مبارزه‌ی طبقاتی: درس‌هایی از چین و آسیای شرقی (St. Martin Press, ۲۰۰۰)" میباشد که هر دو با همکاری پال بارکت (Paul Burkett) به رشته‌ی تحریر در آمده‌اند.

با وجودیکه دستاوردهای زحمتکشان مورد یورش پدیده‌ی جهانی سازی (Globalization) سرمایه‌داری قرار گرفته است، اکثر مخالفین جهانی سازی با مرعوب بحثهای آکادمیک مطروحه از طرف طرفداران جهانی سازی شدن، تمایلی به چالش گرفتن این پدیده را ندارند. بنیان این بحثهای آکادمیک بر تئوریهای شبیه‌سازی (Simulation) مصنوعی استوار میباشد که عموماً دستاورد سرمایه‌داری را وارونه جلوه میدهند. این تئوریها باید به چالش گرفته شده و رد شوند

بخش دوم / افسانه‌ی برتری "تجارت آزاد": مباحث تجربی / طرفداران سیاستهای نئولیبرالی برای دفاع از نظریات خود، دست به دامن مطالعات پیچیده شبیه‌سازی (Simulation) و نتایج حاصله میشوند. در حالیکه این مطالعات خود بر پاهای چوبین فرضیات تئوری "برتری نسبی" استوار میباشد. زیر ذره قرار دادن دو مورد برجسته از این دست مطالعات نشان میدهد که تکیه بر این فرضیات تا چه اندازه اعتبار نتایج حاصل از این مطالعات را زیر سؤال میبرد.

در سال ۲۰۰۱، دراسیلا براون (Drusilla Brown)، آلن دیرداف (Alan Deardoff)، و رابرت استرن (Robert Stern) با اعلام نتایج کار خود ادعا کردند که با وجود WTO و حذف همه‌ی موانع تجاری، ۹.۱ تریلیون دلار تا سال ۲۰۰۵ به تولید ناخالص اقتصادی جهان افزوده خواهد شد. کار تحقیقاتی آنها همزمان با مذاکرات آغازین WTO در دوحه، قطر در نوامبر ۲۰۰۱ با سر و صدای زیادی در رسانه‌ها به نمایش گذاشته شد.

بانک جهانی در سری "چشم‌اندازهای اقتصاد جهانی" سعی کرده است مزایای تجارت آزاد را محاسبه کند. بانک جهانی در "چشم‌اندازهای اقتصاد جهانی ۲۰۰۲" نتیجه‌گیری خود را چنین اعلام کرد: "در صورت اجماع بر روی کاهش موانع بر سر راه تجارت کالا، در فاصله‌ی سالهای ۲۰۰۵-۲۰۱۵، ۱.۵ تریلیون دلار به درآمد کشورهای در حال توسعه افزوده خواهد شد. آزادی تجارت در بخش خدمات کشورهای در حال توسعه حتی میتواند تا ۴ برابر این میزان دستاورد داشته باشد. [این نتایج همچنین]

رشد سهم کارگران از در آمد ملی را در کشورهای در حال توسعه مژده میدهند."

بنیان مطالعات براون، دیرداف، و استرن، و بانک جهانی بر اساس مدل‌های کلی "تعادل" قابل محاسبه استوار میباشد، که در آنها اقتصاد به مثابه‌ی یک شبکه از بازارهای به هم پیوسته تعریف شده است. وقتی قیمت تغییر میکند - به علت تغییر در تعرفه‌ها - بازارهای داخلی میبایست خود را با شرایط جدید تطبیق دهند تا "تعادل" حفظ شود. از آنجاییکه اقتصاد کشورها از کانال تجارت به هم وابسته هستند، قبل از اینکه در مقیاس جهانی "تعادل" مجدداً برقرار شود تغییر قیمت‌ها باعث میشود که جهان از یک فاز تطبیق‌سازی پیچیده عبور کند.

این نوع مدل سازی را به علت ایرادات وارده میتوان به چالش کشید. در این مدل، در باره‌ی رفتار و واکنش مصرف کنندگان و تولیدکنندگان و سرعت تطبیق‌سازی آنها با شرایط جدید، در بازارهای مختلف و کشورهای مختلف، باید دست به دامن فرضیات گوناگون و جداول مفصل داده و بازده (Input and Output) شد. براون، دیرداف، و استرن برای قابل استفاده نشان دادن مدلشان، مجبور به پذیرش فرضیات عدیده‌ای شدند. به عنوان نمونه، الف- برای هر سناریوی تجارت آزاد فقط یک حاصل منحصر به فرد "تعادل" وجود دارد. ب- تنها دو عامل دخالتگر سرمایه و نیروی کار، که درون بخشهای مختلف اقتصاد کشور کاملاً سیال و در عین حال درون مرزهای کشور محصور میباشند، وجود دارند. ج- برای به کارگیری همه‌ی امکانات موجود، مجموعه‌ی هزینه‌ها در اقتصاد هر کشور کافی میباشد و این هزینه‌ها خودبخود خود را وفق میدهند. د- انعطاف‌پذیری نرخ ارز، مانع از ایجاد تغییرات در موازنه‌ی تجارت حاصل از تغییرات در تعرفه‌ها میشود.

با پیش فرضهای گوناگون، آنها نتیجه‌گیری دلخواه خود را اینگونه برمی‌شمارند: اقتصاد آزاد نمیتواند باعث ایجاد بیکاری و یا بدتر شدن بیکاری، فرار سرمایه، و یا عدم موازنه در تجارت شود؛ در صورت حذف موانع تجاری در کشوری، نیروهای بازار، سرمایه و نیروی کار را به بخشهای جدید با سوددهی بیشتر میکشانند؛ و از آنجاییکه تجارت همواره در حالت موازنه باقی میماند، این تغییر در ساختاری اقتصادی، در مقابل هر دلار واردات یک دلار صادرات تولید میکند. پیتر درمن (Peter Dorman) در نقد خود بر این تحقیق با کنایه میگوید: "یقیناً کارگران و دولتها تا مادامی که بتوانند به سهولت بین بخشهای در حال رشد و بخشهای میرای اقتصاد جا به جا شوند، نباید هیچ نگرانی داشته باشند."

اقتصاددانهای بانک جهانی هم در کارهای تحقیقاتی خود از مدل سازی "تعادل" کلی قابل محاسبه استفاده میکنند. آنها در "چشم‌اندازهای اقتصاد جهانی ۲۰۰۲" مطالعه‌ی شبیه سازی (Simulation) خود را با در نظر گرفتن یک "مدل مبنا" برای

تکامل احتمالی کشورهای در حال توسعه، بر اساس بهترین تخمینها درباره‌ی پارامترهای عموماً پایدار – پس اندازها، سرمایه‌گذاری، رشد جمعیت، تجارت و رشد سوددهی“ آغاز میکنند. این کار مطالعاتی فقط تغییرات در "رژیم تجارت جهانی" را که تا قبل از ۱۹۹۷ اتفاق افتاده‌اند در نظر میگیرد و با تعمیم آنها، دستاوردهای اقتصادی بین سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵ را پیش بینی میکند. سپس آنها "مدل تجارت آزاد" خود را با فرض اینکه بین سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ تمامی موانع در مقابل تجارت جهانی (با کاهش ۱/۶ در سال) حذف خواهند شد بنا میکنند. در پایان، برای نشان دادن دستاورد حاصله از "مدل تجارت آزاد"، نتایج اقتصادی محاسبه شده از این "مدل تجارت آزاد" بدون موانع را با نتایج مشابه سناریوی "مدل مبنا" مقایسه میکنند. علاوه بر فرضیات پیش گفته، این مدل سازی همچنین بر چند فرض قابل تعمق و غیر واقعی استوار است. یکی اینکه کاهش تعرفه بر کسری بودجه‌ی دولت تأثیری ندارد؛ کسری بودجه‌ی دولت نسبت به میزان پیش بینی شده در "مدل مبنا" بلا تغییر میماند. این فرض ادعا میکند که درآمد از دست رفته‌ی دولتها در نتیجه‌ی کاهش تعرفه، بطور خود بخود از طرق دیگر جبران میشود. دوم اینکه کاهش تعرفه بر موازنه‌ی تجارت تأثیری نخواهد داشت؛ موازنه‌ی تجارت نسبت به میزان پیش بینی شده در "مدل مبنا" بلا تغییر میماند. و آخرین اینکه همه‌ی نیروهای موجود در جامعه به کار گرفته میشوند. میتوان به وضوح یکجانبه نگری طرفدارانه نسبت به تجارت آزاد را در مطالعات انجام شده از طرف تئوریسینهای "مدل تجارت آزاد" دید. آنها با فرضیات دلخواه، نتیجه‌ی دلخواه خود را دنبال میکنند.

هرچند نفس این یکجانبه‌نگری، مفید بودن مطالعات بانک جهانی را به مثابه‌ی راهنمای سیاست زیر سؤال میبرد، بررسی ماحصل این مطالعات به دو علت خالی از فایده نیست. اول، با وجود حمایت بیحد و حصر بانک جهانی از تجارت آزاد، دستاوردهای پیش‌بینی شده کمتر از آنی هستند که تصور میشود. دوم، مطالعات بعدی بانک جهانی از دستاوردهای به مراتب کمتری سخن میگویند. بانک جهانی در مطالعه‌ی سال ۲۰۰۲ خود، نتیجه‌گیری کرد که "در دنیای تجارت آزاد و با مقیاسهای ثابت، در سال ۲۰۱۵ در آمد جهان ۳۵۵ میلیارد دلار بیش از "مدل مبنا" میباشد. کشورهای جهان سوم به مثابه‌ی یک گروه، ۱۸۴ میلیارد دلار، و یا تقریباً ۵۲ درصد کل این درآمد را صاحب میشوند. قابل توجه است که ۱۴۲ میلیارد دلار از این درآمد حاصل تجارت آزاد محصولات کشاورزی خواهد بود. جالبتر اینکه پیش‌بینی میشود که ۱۱۴ میلیارد دلار از این مبلغ به‌عنوان ماحصل تجارت آزاد محصولات کشاورزی خود کشورهای جهان سوم خواهد بود." نتایج تجارت آزاد در بخش صنعت ظاهراً چشمگیر نبوده است. مجموعه‌ی درآمد تخمینی در نتیجه‌ی آزادی تمام عیار تجارت در بخش صنعت فقط ۴۴ میلیارد دلار است.

در صورت جدی گرفتن این ارقام، جهان سوم از اجرای واقعی WTO چیزی عایدش نمیشود. همانطوریکه مارک وایزبرات و دین بیگر در نقد خود بر مطالعات بانک جهانی میگویند: "در صورت حذف تمام موانع پیش پای کشورهای ثروتمند در صادر کردن کالا به کشورهای در حال توسعه - شامل محصولات کشاورزی، منسوجات، و دیگر کالاهای صنعتی - تا سال ۲۰۱۵، فقط ۰.۶٪ به تولید ناخالص ملی (Gross Domestic Product - GDP) کشورهای فقیر و متوسط افزوده خواهد شد. این بدین معنی است که کشوری در جنوب آفریقا با تولید ناخالص ملی کنونی ۵۰۰ دلار، در سال ۲۰۱۵ دارای تولید ناخالص ملی ۵۰۳ دلار خواهد بود." آنها معتقدند که حتی این افزایش ناچیز هم تحت الشعاع زیانهای ناشی از گردن نهادن به تعهدات WTO قرار خواهد گرفت.

آخرین ارزیابی بانک جهانی حتی از درآمد کمتر حاصل از تجارت آزاد حکایت میکند. بانک جهانی در "چشم‌اندازهای اقتصاد جهانی ۲۰۰۵" با به کار بردن یک سری اطلاعات جدید توانست از نتایج رفرم چشمگیر بین سالهای ۱۹۹۷ و ۲۰۰۱ (در ادامه‌ی تلاش برای اعمال مذاکرات اوروگوئه (Uruguay Round)** و حرکت چین در راستای ملحق شدن به WTO)، و یک سری قراردادهای تجاری سودآور استفاده کند. "در نتیجه‌ی این اقدام، مجموعه‌ی عایدات پیش‌بینی شده از آزادی تجارت کالا به ۲۶۰ میلیارد دلار کاهش پیدا کرد (در سال ۲۰۱۵ نسبت به "مدل مبنا")، که فقط ۴۱٪ آن به کشورهای جهان سوم تعلق خواهد گرفت.

با وجودیکه دستاوردهای زحمتکشان مورد یورش پدیده‌ی جهانی سازی (Globalization) سرمایه داری قرار گرفته است، اکثر مخالفین جهانی سازی با مرعوب بحثهای آکادمیک مطروحه از طرف طرفداران جهانی سازی شدن، تمایلی به چالش گرفتن این پدیده ندارند. همانطور که ملاحظه شد، بنیان این بحثهای آکادمیک بر تئوریهای شبیه سازی (Simulation) مصنوعی استوار میباشد که عامداً کارکرد سرمایه داری را وارونه جلوه میدهند. این تئوریها باید به چالش گرفته شده و رد شوند. *مارتین هارت - لندزبرگ در کالج لوئیس و کلارک در پورتلند اورگون اقتصاد تدریس میکند. وی نویسنده ۵ کتاب از جمله "چین و سوسیالیسم: رفرمهای بازار و مبارزه‌ی طبقاتی (Monthly Review, ۲۰۰۵)" و "توسعه، بحران، و مبارزه‌ی طبقاتی: درسهای از چین و آسیای شرقی (St. Martin Press, ۲۰۰۰)" میباشد که هر دو با همکاری پال بارکت (Paul Burkett) به رشته‌ی تحریر در آمده اند.

*** منظور از "دور اوروگوئه – Uruguay Round"، مذاکراتی است که در راستای انتقال "گات" به "WTO" در سال ۱۹۸۶ در کشور اروگوئه آغاز و تا سال ۱۹۹۴ ادامه داشت. (مترجم)

آزادسازی فعالیتهای اقتصادی که عموماً از آن به عنوان نئولیبرالیسم یاد میشود، در مقایسه با ساختار تحمیل شده به کشورهای جهان سوم در نتیجه فشارهای اعمال شده از طرف سرمایه‌داری، گزینه‌ی بدی نیست. به زبانی دیگر، سرمایه‌داری (به مثابه‌ی یک سیستم استثمارگر) و نه نئولیبرالیسم (به عنوان مجموعه‌ای از سیاستها) را باید به چالش گرفت و از آن عبور کرد. بخش سوم / نئولیبرالیسم: واقعیت / دوران پسا نئولیبرالی دهه‌ی ۱۹۸۰ با رشد ملایمتر، عدم موازنه‌ی بیشتر، و بدتر شدن شرایط اجتماعی مشخص میگردد. بر اساس گزارش کنفرانس سازمان ملل متحد در امر تجارت و توسعه (The United Nations Conference on Trade and Development - UNCTAD)، "برای کشورهای در حال توسعه به عنوان یک مجموعه (به استثنای چین)، میانگین کسری درآمد حاصل از تجارت (به عنوان بخشی از GDP) در دهه‌ی ۱۹۹۰ نسبت به دهه‌ی ۱۹۷۰ به میزان ۳ در صد تولید ناخالص ملی بیشتر است، در حالیکه میانگین نرخ رشد به اندازه‌ی ۲ در صد در سال کمتر میباشد." علاوه بر این،

الگوها در همه‌ی کشورهای در حال توسعه بسیار مشابه میباشد. در کشورهای آمریکای لاتین میانگین نرخ رشد در دهه‌ی ۱۹۹۰ به میزان ۳ در صد نسبت به دهه‌ی ۱۹۷۰ کمتر میباشد، در حالیکه کسری درآمد تجارت به عنوان بخشی از GDP نیز بر همین منوال است. در کشورهای جنوب آفریقا نرخ رشد کم ولی کسری درآمد تجارت افزایش پیدا کرد. کشورهای آسیائی در دهه‌ی ۱۹۸۰ توانستند رشد بیشتری داشته باشند و بدهیهای عقب افتاده‌ی خود را کاهش دهند، اما در دهه‌ی ۱۹۹۰ با کسری بیشتر درآمد تجارت به رشد سریعتر دست نیافتند.

مطالعه‌ی مارک وایزبرات، دین بیکر، و دیوید رازنیک بر روی تأثیرات سیاستهای نئولیبرالی بر توسعه‌ی کشورهای جهان سوم هم همین نتیجه را بدست میدهد. طبق این مطالعه: "در طول ۲۵ سال گذشته (۱۹۸۰-۲۰۰۵)، بر خلاف باور عمومی، نرخ رشد اقتصادی و رشد شاخصهای اجتماعی برای کشورهای فقیر و متوسط کاهش پیدا کرده است."

این نتیجه گیری برای کسانی که مبانی "آزادسازی" فعالیتهای اقتصاد جهانی را رد میکنند غافلگیرکننده نیست. بطور کلی، آزادی تجارت باعث ظهور پدیده‌ی غیر صنعتی شدن (Deindustrialization) – وقتی نقش بخش تولید کاهش و نقش بخش خدمات افزایش مییابد – مترجم) در کشورهای جهان سوم شده و وابستگی این کشورها را به واردات افزایش داده است. با

سرازیر شدن کالاهای لوکس و ارزان به بازارهای این کشورها، امر واردات در آنها تشویق میشود. و در پایان، افزایش جاذبه‌ی تولید شرکتهای فراملیتی در کشورهای جهان سوم، باعث افزایش واردات اکثر تولیدات صادراتی کشورهای جهان سوم شد. افزایش فعالیت و رقابت رو به افزایش در عرصه‌ی صادرات کشورهای جهان سوم اساساً برای جبران افزایش در عرصه‌ی واردات صورت میگیرد و این خود باعث کاهش درآمد حاصل از صادرات میشود. همچنین در بیشتر کشورهای توسعه یافته‌ی سرمایه داری، صادرات با رشد کمتر و سیاست حمایت از تولیدات داخلی محدود شده است.

با تلاش در جهت مهار تجارت و کسریهای روبه رشد جاری، دولتهای کشورهای جهان سوم، با در فشار بودن از طرف IMF و بانک جهانی، با بکار بردن تمهیدات سختگیرانه (به خصوص با کاهش و یا قطع شدید برنامه های اجتماعی) سعی کردند رشد اقتصادی (و واردات) را کاهش دهند. آنها همچنین با از کنترل خارج کردن بازارهای سرمایه، فعالیت اقتصادی خصوصی، و تساهل در کنترل سرمایه گذاربهای خارجی سعی در جذب و تأمین بودجه‌ی لازم برای جبران کسریهای موجود کردند. این سیاستها با اعمال تأثیرات منفی بر زندگی زحمتکشان و پتانسیلهای توسعه ملی، در جهت تأمین منافع سرمایه‌ی فراملیتی بطور اعم و بخش کوچک اما تأثیرگذار سرمایه‌ی جهان سوم عمل کردند. این است واقعیت نئولیبرالیسم.

مکانیسم سرمایه داری معاصر / باوجودیکه واژه‌ی "نئولیبرالیسم"، در کلیت مفهوم عملکردها و سیاستهای سرمایه داری معاصر را با خود به یدک میکشد، از بسیاری جنبه های مهم یک واژه‌ی مبهم هست. بطور مشخص، این ایده را القا میکند که نئولیبرالیسم تنها یکی از گزینه های گوناگونی است که بطور همزمان تحت نام سرمایه داری وجود دارند. دولتها اگر بخواهند میتوانند نئولیبرالیسم را رد کنند و مانند دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سیاستهای متمایل به سوسیال دموکراسی را اعمال کنند. متأسفانه، به این سادگی نیست. آزادسازی فعالیتهای اقتصادی که عموماً از آن به عنوان نئولیبرالیسم یاد میشود، در مقایسه با ساختار تحمیل شده به کشورهای جهان سوم در نتیجه‌ی فشارهای اعمال شده از طرف سرمایه داری، گزینه‌ی بدی نیست. به زبانی دیگر، سرمایه داری (به مثابه‌ی یک سیستم استثمارگر) و نه نئولیبرالیسم (به عنوان مجموعه ای از سیاستها) را باید به چالش گرفت و از آن عبور کرد.

تئورسینهای برجسته‌ی سرمایه‌داری معمولاً تجارت جهانی، فعالیتهای پولی، و سرمایه‌گذاری را به مثابه‌ی پروسه‌های مجزا در نظر میگیرند. در حقیقت، این پروسه‌ها با هم در ارتباط تنگاتنگ هستند. و همانطوریکه در بالا اشاره شد، نیروی محرکه‌ی سرمایه داری به هدف سودآوری بیشتر و آزادسازی خود از انقیاد مقررات و قوانین موجود، عموماً بیشتر کشورهای جهان سوم را

تحت فشار قرار داده است. این عمل عواقب قابل توجهی را برای به خصوص، اما نه محدود به، کشورهای جهان سوم داشته است. به طور مشخص، شرکت‌های فراملیتی را تشویق کرده است تا اهداف خود را از طریق ایجاد و گسترش شبکه‌های تولید جهانی پیش ببرند. این قضیه به پیدایش شکل‌های جدید سلطه بر فعالیتهای صنعتی جهان سوم که خود تأثیرات مخرب بر نیازهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی طبقه‌ی کارگر داشته است انجامیده است.

در طی دو دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بیشتر کشورهای جهان سوم استراتژی صنعتی شدن را از طریق کنترل دولت بر واردات در پیش گرفتند و کسریهای تجاری خود را با اخذ وام از بانک جهانی جبران کردند. این الگو بطور ناگهانی در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، وقتی بی‌ثباتی اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته، به خصوص ایالات متحده، باعث افزایش بهره‌ی بانکی و بحران اقتصادی جهانی شد پایان یافت. افزایش هزینه‌های استقراسی و کاهش چشمگیر درآمدهای صادراتی کشورهای جهان سوم، پدیده‌ی "بحران بدهی" را در این کشورها در پی داشت. با در ابهام قرار گرفتن چگونگی بازپرداخت بدهیها، بانکها وام دادن خود را کاهش دادند که ایجاد مشکلات فزاینده‌ی اقتصادی و اجتماعی در جهان سوم از عواقب آن بود.

دولتهای جهان سوم، برای غلبه بر این مشکلات، راههای جدیدی را برای تقویت صادرات و یافتن منابع جدید مالی جستجو کردند. آنها به این دریافت رسیدند که سرمایه‌گذاری خارجی بدون واسطه * (Foreign Direct Investment-FDI) با گرایش صادرات میتواند راه حل باشد. رقابت در این سرمایه‌گذاری واقعاً شدید و بیرحمانه بود. کشور پس از کشور در ساختار سرمایه‌گذاری خود تغییراتی را ایجاد کردند. اکثر آنها در جهت ایجاد یک فضای بیشتر لیبرالی، "حرفه‌ای"، و بدون قوانین و مقررات دست و پاگیر تلاش کردند. شرکتهای فراملتی مشتاقانه به این تغییرات جواب دادند، و تعدادی از این تغییرات را خود و یا دولتهای خود عملی کردند. در فاصله‌ی سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۸، FDI با در اختیار داشتن بالغ بر ۳۴ درصد سرمایه‌ی سرمایه‌گذاری شده در کشورهای جهان سوم، به بزرگترین منبع جریان سرمایه به این کشورها تبدیل شد.

تکنولوژیهای جدید باعث شده بودند که شرکتهای فراملیتی هزینه‌های تولید خیلی از کالاها را با مجزا کردن و تقسیم جغرافیائی پروسه‌های تولید کاهش دهند. آنها با سرمایه‌گذاری خود قسمتهای تولید این کالاها را که به نیروی کار شدید نیاز داشتند - بطور مشخص تولید یا مونتاژ قطعات - به جهان سوم بردند. این پدیده بخصوص در مورد کالاهای الکترونیکی و الکتریکی، لباس، و کالاهای معین پیشرفته تکنولوژیکی مانند ابزار چشم پزشکی صادق بود.

در نتیجه، تعداد زیادی شبکه های عمودی جهانی تولید، که بسیاری از آنها در کشورهای گوناگون فعالیت داشتند، مستقر و

گسترش یافتند. بنا بر گزارش UNCTAD (United Nations Conference on Trade and

Development Organization)، "طبق جداول داده-بازده (Input-Output) از سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (Organization

for Economic Co-operation and Development-OECD)، تجارت بر مبنای شبکه های عمودی تولید بالغ

بر ۳۰ درصد صادرات جهان را تشکیل و در ۲۵ سال گذشته بالغ بر ۴۰ درصد رشد کرده است."

علیرغم رقابت شدید جهان سوم در جذب FDI، شرکتهای فراملیتی تمایل داشتند فقط در تعداد محدودی از این کشورها

سرمایه گذاری کنند. در کل، سرمایه‌های ایالات متحده در آمریکای شمالی (NAFTA)، و ژاپن در آسیای شرقی، و اروپا در

اروپای مرکزی متمرکز شده اند. کشورهایی که در رقابت FDI بازنده شدند مجبور شدند که مشکلات تجاری و مالی خود را با

شیوه های سخت و دردآور حل کنند. کشورهای برنده معمولاً یک پروسه‌ی گذار صنعتی را به سرعت طی کردند. بطور

مشخصتر، آنها به صادر کنندگان اصلی تولیدات، بطور مشخص تولیدات تکنولوژی پیشرفته مانند ترانزیستورها و نیمه هادیها،

کامپیوترها، قطعات کامپیوتری و ماشینهای محل کار، ابزار و قطعات سیستمهای مخابراتی، و ماشینهای الکتریکی تبدیل شدند.

به عنوان پیامد این توسعه، سهم صادرات تولیدی کشورهای جهان سوم از ۲۰ درصد در دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ به

۷۰ درصد در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ صعود کرد. سهم جهان سوم از صادرات تولیدی جهان نیز از ۴,۴ درصد در سال ۱۹۶۵ به ۳۰,۱

در صد در سال ۲۰۰۳ صعود کرد.

اقتصاددانهای مدافع نئولیبرالیسم ادعا میکنند که رشد صادرات تولیدی دال بر مزایای آزادسازی اقتصادی است و از آن اهمیت

توافقنامه های به سبک WTO را در امر توسعه نتیجه میگیرند. اما، این استدلال به غلط FDI و صادرات تولید را با

مشخصه‌ی توسعه معرفی میکند، بنابراین، مکانیسم انباشت سرمایه‌ی فراملی را درست معرفی نمیکند. واقعیت این است که

شرکت در شبکه‌ی تولید کنترل شده بوسیله‌ی شرکتهای فراملیتی، در راستای بهبود استاندارد زندگی، ثبات اقتصادی، یا چشم

اندازهای توسعه‌ی ملی آنچنان مؤثر واقع نشده است.

برای این عدم موفقیت دلایل گوناگونی وجود دارند. اول، کشورهایی که موفق به جذب FDI شده اند آنها به بهای آزادسازی و

رها کردن سیستم اقتصادی خود از قوانین و مقررات به دست آورده اند. این مسئله باعث تخریب صنایع داخلی آنها در رقابت

واردات تولیدی، ایجاد بیکاری، افزایش واردات، و پسرقت در عرصه‌ی صنعتی شده است. دوم، فعالیت‌های جاری در جهان سوم به

ندرت باعث انتقال مهارت و تکنولوژی، و یا تشویق پیوندهای صنعتی داخلی میشود. این بدین معناست که این فعالیتها به ندرت قادر میشوند یک پروسه‌ی پویا و جامع توسعه‌ی ملی را تشویق کنند. علاوه بر این، صادرات کالاهای تولیدی بشدت به واردات وابسته هستند و در نتیجه سود حاصل از معاوضه‌ی ارز خارجی بشدت کاهش مییابد.

در نهایت، پروسه‌ی انباشت سرمایه‌ی فراملی، رشد جهان سوم را بشدت وابسته به تقاضای خارجی میکند. در بیشتر حالات، بازار نهایی برای شبکه‌های تولید ایالات متحده میباشد. به زبانی دیگر، رشد جهان سوم بیش از پیش منوط به توانایی ایالات متحده در جبران کسری بیسابقه‌ی تجارت - که دور از انتظار به نظر میرسد - میباشد.

تعداد معدودی از کشورها از این مهلکه جان سالم بدر برده اند. به عنوان نمونه، UNCTAD عملکرد اقتصادی "هفت تا از کشورهای در حال توسعه‌ی پیشرفته تر" را - هنگ کنگ (چین)، مالزی، مکزیک، کره جنوبی، سنگاپور، استان تایوان (چین)، و ترکیه - بین سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۶ مورد بررسی قرار داده است. با وجودیکه این کشورها از جمله موفقترین کشورهای صادرکننده‌ی کالاهای تولیدی جهان سوم میباشند، به علت اینکه فعالیتهای صادراتی آنها در حیطه‌ی شبکه‌ی تولیدی کنترل شده شرکتهای فراملیتی صورت میگیرد، دستاورد آنها برای بهبود زندگی کارگران و یا توسعه‌ی ملی محدود بوده است.

به عنوان نمونه، در طول این دوره‌ی مشخص، میانگین ارزش تولیدی اضافه شده به مجموعه‌ی این کشورها از ۷۶ درصد در سال ۱۹۸۱ به ۵۵ درصد در سال ۱۹۹۶ کاهش یافته و بطور چشمگیری زیر ارزش صادراتی تولید مانده است. هرچند میانگین نسبت صادرات تولیدی به GDP جهش داشته است، میانگین نسبت ارزش تولیدی اضافه شده به GDP بطور کلی ثابت مانده است. علاوه بر این، هرچند مجموعه‌ی این کشورها تا پایان دهه‌ی ۱۹۸۰ در تجارت کالاهای تولیدی به یک تعادل نسبی دست

یافتند، از این زمان به بعد واردات نسبت به صادرات از رشد چشمگیری برخوردار بوده است. تجربه‌ی مکزیک به درستی

ورشکستگی این استراتژی را به نمایش میگذارد. بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۷ سهم مکزیک در صادرات تولیدی به ده برابر افزایش یافت، در حالیکه سهم آن در ارزش تولیدی اضافه شده به میزان یک سوم افت کرد، و سهم آن در درآمد جهانی (به مقیاس کنونی دلار) به میزان ۱۳ درصد کاهش یافت.

*مارتین هارت - لندنبرگ در کالج لوئیس و کلارک در پورتلند اورگون اقتصاد تدریس میکند. وی نویسنده ۵ کتاب از جمله

"چین و سوسیالیسم: فرمهای بازار و مبارزه‌ی طبقاتی (Monthly Review, ۲۰۰۵)" و "توسعه، بحران، و مبارزه‌ی

طبقاتی: درس‌هایی از چین و آسیای شرقی (Paul Burkett) (۲۰۰۰ St. Martin Press,) می‌باشد که هر دو با همکاری پال بارکت (Paul Burkett) به رشته‌ی تحریر در آمده‌اند.

** سرمایه‌گذار خارجی (معمولاً افراد و یا شرکتهای بزرگ فراملیتی) بر سرمایه و دارائی خود در کشور ثانی (معمولاً کشورهای در حال رشد و جهان سوم) کنترل کامل دارد. (مترجم)

زحمتکشان و تشکل‌های آنها در مقابل شرایط موجود از خود مقاومت رو به افزایشی (هرچند ناهماهنگ) نشان می‌دهند. با وجود تأثیرات روزافزون، این مقاومت هنوز به مقدار زیادی در حالت دفاعی باقی مانده و به لحاظ سیاسی غیر متمرکز می‌باشد. یکی از علل این امر این است که تئوری نئولیبرالی به مثابه‌ی ابزار پیشبرد منافع سرمایه‌داری، توانسته است در نقش یک پوشش قوی ایدئولوژیک برای جهانی‌سازی سرمایه‌داری نقش ایفا کند. علت دیگر خصلت پویای سرمایه‌داری معاصر می‌باشد، که ماهیت ویرانگر آنرا پنهان میکند. بنابر این، به‌عنوان نیروهای مقاومت، باید همه‌ی تلاش‌های ما در مسیری به کار گرفته شوند که به زحمتکشان کمک کند تا خصلت پروسه‌های انباشت سرمایه که زندگی ما را متحول کرده است بهتر درک کنند. از این‌طریق، ما میتوانیم مشکلات مشترک پیش رو را که ریشه در سرمایه‌داری دارند و همچنین اهمیت ایجاد جنبش متعهد به دگرگونی اجتماعی رادیکال و همبستگی جهانی را برجسته کنیم.

بخش چهارم / چین: جدیدترین پدیده‌ی موفق نئولیبرالیسم / عدم موفقیت سرمایه‌داری در پیشبرد امر توسعه نه به‌خاطر عدم پویائی (lack of dynamism) آن بلکه در حقیقت نتیجه‌ی پویائی و تحرک آن می‌باشد. با پیشرفت توسعه و کاربرد روابط جدید تولید در درون و فیما بین کشورها، موفقیت‌های اقتصادی ملت‌ها دستخوش تغییرات سریع میشوند. یک گروه "پیروزمندان - winners" دائماً در حال تغییر (و به‌لحاظ تعداد کاهش‌یابنده) و یک گروه "شکست‌خورده‌گان - losers" دائماً در حال تغییر (و به‌لحاظ تعداد افزایش‌یابنده) ایجاد میشوند و رابطه‌ی بین این دو از دیده‌ها پنهان میماند. حتی آسیای شرقی، با بحران ۱۹۹۷-۱۹۹۸ که گذشته‌ی کشورهای - "ستارگان درخشان" - کره‌ی جنوبی، اندونزی، تایلند، و مالزی را به نابودی کشانید، دستخوش بی‌ثباتی دینامیسم سرمایه‌داری شد. بیشتر نئولیبرالها پس از اینکه به‌سرعت از این کشورها (پس از آن‌همه تشویق در گذشته به‌خاطر رشد چشمگیر آنها) فاصله گرفتند هم اکنون آغوش به روی قهرمان جدید، چین گشوده‌اند.

پس از اینکه دولت چین استراتژی رشد را با میدان دادن به بازار جهانی و سازمان‌های اقتصادی خصوصی پذیرفت، این کشور به لحاظ پذیرائی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، صدور کالاهای تولیدی، و رشد اقتصادی سومین کشور جهان شناخته شد. در

ادامه‌ی این استراتژی جدید، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین از ۳.۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ به ۶۰.۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴ افزایش یافت. تولیداتی که با دخیل بودن شرکتهای خارجی تهیه میشوند بالغ بر یک سوم کل تولید چین را شامل میشوند. این تولیدات همچنین ۵۵ درصد صادرات کشور را و درصد خیلی بیشتری در زمینه‌ی صادرات کالاهای تکنولوژی جدید را شامل میشوند. در ادامه‌ی این روند، نسبت صادرات به GDP کشور به‌طور مستمر رشد داشته است (از ۱۶ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۳۶ درصد در سال ۲۰۰۳ افزایش یافته است). بنابراین، رشد اقتصاد چین به‌طور فزاینده‌ای به فعالیت سازمان‌یافته‌ی صادراتی شرکتهای فراملیتی وابسته شده است.

سرمایه‌گذاری خارجی در حقیقت چین را، با ظرفیت تولید داخلی چشمگیر، به سکوی صادرات با رشد جهشی تبدیل کرده است. به‌طور همزمان، خیلی از محدودیت‌های این استراتژی رشد، که در بالا به آنها اشاره شد، در چین قابل مشاهده هستند. برای مثال، فعالیت صادراتی کنترل شده از طرف شرکتهای خارجی کمکی به توسعه‌ی تولید ملی یا شبکه‌های عرضه‌ی تکنولوژی نکرده است. علاوه بر این، از نقش دولت در برنامه‌ریزی و هدایت کردن توانائیها کم شده است و با جذب منابع کشور به شبکه‌های خارجی و به‌کار گرفتن این منابع در راستای برآورده کردن تقاضاهای بازار خارجی، استقلال کشور در امر توسعه از بین رفته است.

(با توجه به جمعیت چین - مترجم)، رشد اقتصادی چین باعث ثروتمند شدن بخش کوچکی (به لحاظ نسبی) اما تعداد کثیری (به‌لحاظ عددی) از مردم شده است که از ایجاد فرصتهای مصرفی در جامعه بهره‌مند میشوند. اما این دستاورد به مقدار زیادی تحت‌الشعاع استثمار شدن بخش عظیمی از زحمتکشان چین قرار گرفته است. برای مثال، به‌عنوان پیامد سیاست‌های دولت چین در زمینه‌ی آزادسازی سرمایه، شرکتهای دولتی ۳۰ میلیون کارگر را در فاصله‌ی سالهای ۱۹۹۸ و ۲۰۰۴ از کار بیکار کردند. با نرخ بیکاری شهری بیش از ۱۰ درصد، تعداد کمی از این کارگران بیکار شده موفق به استخدام مجدد شدند. در حقیقت، بیش از ۲۱.۸ میلیون از آنها با کمک دولتی "حداقل مساعدت برای ادامه‌ی زندگی" به زندگی ادامه میدهند. از ژوئن ۲۰۰۵، میانگین درآمد ماهانه‌ی یک کارگر شهری حدود ۱۶۵ دلار میباشد.

با وجودیکه صادرات تولیدی تحت کنترل شرکتهای خارجی موقعیتهای شغلی جدیدی را باعث شده است، درآمد بیشتر این مشاغل بسیار ناچیز میباشد. یکی از مشاوران دفتر آمار کارگری ایالات متحده تخمین زده است که کارگران چینی شاغل در کارخانه‌ها مبلغی معادل ۶۴ سنت (به شمول مزایا) در ساعت دریافت میکنند. در استان گوانگدانگ (همان استان کنتون، از

استانهای جنوبی چین - مترجم)، استانی که تقریباً یک سوم صادرات چین در آن تولید میشود، دستمزد پایه‌ی کارگران صنعتی برای دو دهه‌ی گذشته ثابت مانده است. علاوه بر این، تعداد معدودی از این کارگران به منازل متناسب با درآمد، بیمه‌ی بهداشتی، مزایای بازنشستگی، و آموزش دسترسی دارند.

دگرگونی در اقتصاد چین نه تنها به بهای سنگینی برای زحمتکشان چین به دست آمده است، بلکه باعث تشدید تناقضات توسعه‌ی سرمایه داری در دیگر کشورها، به شمول کشورهای شرق آسیا، شده است (و در عین حال خود از این امر بهره برده است). به عنوان مثال، موفقیت‌های صادراتی چین در بازارهای پیشرفته‌ی سرمایه داری، به طور مشخص بازار ایالات متحده‌ی آمریکا، باعث حذف دیگر کشورهای شرق آسیا از این بازارها شده است. به دلیل نیاز، این کشورها فعالیت‌های صادراتی خود را بر روی تولید قطعات و قسمت‌ها برای استفاده‌ی شرکتهای فراملیتی فعال در چین متمرکز کرده‌اند. بنابر این، همه‌ی کشورهای شرق آسیا در شکل یک ساختار اقتصادی منطقه‌ای که از خیلی مرزها عبور میکند ظاهر میشوند. این ساختار اقتصادی منطقه‌ای فعالیت‌ها و منابع ملی را در مسیری غیر از رفع نیازهای داخلی هدایت میکند. در عوض، فعالیتها و منابع در خدمات به بازارهای صادراتی خارج از منطقه تحت کنترل شرکتهای فراملیتی، که منافعشان عمدتاً در کاهش هزینه میباشد، صرفنظر از عواقب اجتماعی و محیط زیستی آن، سازماندهی میشوند.

رشد کند اقتصادی دوران پس از بحران کشورهای شرق آسیا، و فشارهای رقابتی فزاینده که استانداردهای زندگی در منطقه را تهدید میکند، خود گواه بر این است که این تنظیم جدید روابط اقتصادی منطقه‌ای قادر نخواهد بود توسعه‌ی پایدار و درازمدت را برای منطقه به ارمغان آورد. تغییرات جهشی صادراتی در چین به ایجاد خلأ صنعتی در ژاپن و ایالات متحده و همچنین به ناپایداری تجارت در ایالات متحده سرعت بخشیده است.

زمانی عدم تعادل اقتصادی و سیاسی ایجاد شده به وسیله‌ی این پروسه‌ی انباشت، آنقدر چشمگیر خواهد شد که اصلاح آن ضروری خواهد بود. مادامیکه منطق رقابت سرمایه‌داری به چالش گرفته نشود، سیاستهای پروسه‌ی انطباق‌سازی (adjustment) دولتها باعث وخیمتر شدن شرایط کارگران هم در کشورهای جهان سوم و هم در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری خواهند شد. طرفداران نئولیبرالیسم نیز از این پروسه‌ی انطباق‌سازی استفاده‌ی ابزاری کرده و آنرا برای "کشف" داستان کامیابی بعدی خود بکار خواهند برد، که تجربه‌ی آن را به عنوان مدرک اثبات برتری نیروهای بازار مطرح خواهند کرد.

چالش ما / همانطوری که مشاهده شد، همهی مباحثی که تلاش میکنند نشان دهند که سیاست‌های تجارت آزاد/بازار آزاد، فعالیتها و روابط اقتصادی را در مقیاس جهانی در راستای منافع زحمتکشان سوق میدهند بر بنیان تئوریها و شبیه‌سازی‌هایی (simulations) بنا شده‌اند که کارکرد واقعی سرمایه‌داری را تحریف میکنند. واقعیت این است که تعداد رو به افزایشی از کارگران توسط پروسه‌ی انباشت سرمایه‌ی بطور فزاینده منسجم و فراملیتی به استثمار و اسارت گرفته شده‌اند. علیرغم تولید ثروت، زحمتکشان خالق این ثروت‌ها در همهی کشورها در مقابل هم قرار میگیرند و از پیامدهای مشابه مانند بیکاری و بدتر شدن شرایط زندگی و محیط کار، رنج میبرند.

زحمتکشان و تشکل‌های آنها در مقابل شرایط موجود از خود مقاومت رو به افزایشی (هرچند ناهموار) نشان میدهند. با وجود تأثیرات روزافزون، این مقاومت هنوز به مقدار زیادی در حالت دفاعی باقی مانده و به لحاظ سیاسی غیر متمرکز میباشد. یکی از علل این امر این است که تئوری نئولیبرالی به مثابه‌ی ابزار پیشبرد منافع سرمایه‌داری، توانسته است در نقش یک پوشش قوی ایدئولوژیک برای جهانی‌سازی سرمایه‌داری نقش ایفا کند. علت دیگر خصلت پویای سرمایه‌داری معاصر میباشد، که ماهیت ویرانگر آنرا پنهان میکند. بنابر این، به‌عنوان نیروهای مقاومت، باید همهی تلاش‌های ما در مسیری به کار گرفته شوند که به زحمتکشان کمک کند تا خصلت پروسه‌های انباشت سرمایه را که زندگی ما را متحول کرده است بهتر درک کنند. از اینطریق، ما میتوانیم مشکلات مشترک پیش رو را که ریشه در سرمایه‌داری دارند و همچنین اهمیت ایجاد جنبش متعهد به دگرگونی اجتماعی رادیکال و همبستگی جهانی را برجسته کنیم.

*مارتین هارت – لندزبرگ در کالج لوئیس و کلارک در پورتلند اورگون اقتصاد تدریس میکند. وی نویسنده ۵ کتاب از جمله

"چین و سوسیالیسم: فرمهای بازار و مبارزه‌ی طبقاتی (Monthly Review, ۲۰۰۵)" و "توسعه، بحران، و مبارزه‌ی

طبقاتی: درسهای از چین و آسیای شرقی (St. Martin Press, ۲۰۰۰)" میباشد که هر دو با همکاری پال بارکت (Paul

Burkett) به رشته‌ی تحریر در آمده‌اند.